

متن پرسش

سلام و عرض ادب: وقتتون بخیر. استاد خواستم راهی پیش پای من بگذارید. این مرض خودبرتربینی و عجب و تکبر دارد کار دستم می‌دهد. هرکاری که می‌کنم غرور مرا می‌گیرد و چنان در اعماق وجودم احساس رضایت دارم (که خدا من را برای اینکار انتخاب کرده) که نگوئید و نپرسید. هیچ راهکاری برای درمانش جواب نداده تاحالا. یعنی زباله هارو جمع کنم یا همه داشته هایم را فضل خدا بدانم و... باز آن ذلت را در وجودم نمی‌یابم. حتی به ممکن الوجود بودنم، به فانی بودنم و به اینکه هیچ چیز در این عالم به دست من نیست هم فکر می‌کنم ولی باز انگار خودم را خیلی قبول دارم و خیلی روی خودم حساب باز کردم. این زخم کهنه شده؛ دوسال پیش که هنوز وارد دانشگاه نشده بودم خدمتتون رسیدم ولی درمانش رو جدی نگرفتم و الان خوفی در وجودم هست. انگار جملاتی هم که اینجا می‌نویسم بوی خودنمایی می‌دهد. حس می‌کنم که می‌خواهم به شما اثبات کنم که منم شخص خاصی هستم. این افکار واقعا آزاردهنده است. مخصوصا بعد از قبول شدن در دانشگاه، تعریف خانواده و اطرافیان شروع شد و شکست نفسی هم در این موارد فایده نمی‌کند. یعنی شکسته نفسی که می‌کنم با خودم می‌گویم: من چه انسان بزرگی هستم که شکست نفسی کردم یا خدا چقدر من رو بنده خوبی میدونه که بهم توفیق شکسته نفسی داده! و این قضیه بی‌نهایت ادامه دارد. معراج السعاده رو ورق زدم و درمانش رو نگاه کردم ولی خود خواندن این کتاب برای من منشأ خودبرتر بینی شده. (حقیقتا ترسم این هست که با وجود این صفات بسیار زشت، نتونم خودم رو به جمع حاجی‌زاده ها برسانم. به خدا خیلی اشک ریختم که از این وضعیت در بیام. یه وقت خدایی نکرده خودم رو بهتر از افراد دیگه، مخصوصا اونایی که در ظاهر متفاوت اند ببینم). لطف کنید در این زمینه راهنمایی ام بفرمایید. با تشکر.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: تا حدی می‌توان گفت این حالت، در ابتدای امر طبیعی است و در ادامه در نسبتی که با دیگر انسان‌ها و مسائل اصیل انسانی قرار می‌گیریم، می‌یابیم که «بی‌عنایات حق و الطاف حق / گر ملک باشد سیه باشد ورق» آنجایی که انسان می‌یابد حقیقت بلندتر از آن است که انسان، خودش بتواند با آن نسبت برقرار کند و آن را در حرکات و کلماتش به ظهور آورد بخصوص آن‌گاه که تلاش کند نسبتی با قرآن و روایات برقرار کند و بخواهد به جای آموختن معانی آن کلمات، به اشارات آن نایل شود. این‌جا است که می‌یابد حتی «کز بهشت آدم به یک تقصیر بیرون می‌کند» که آن

بهشتِ درک اشاراتی است که کلام الهی و سخنان اولیای الهی به پیش می‌آورد و لذا قصه، قصهٔ او می‌شود که به خود خواهد گفت: «آن قدر ای دل که توانی بکوش / گرچه بهشت‌اش نه به کوشش دهند». موفق باشید